

أعوذُ بالله من الشيطانِ الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وختامِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق علیه السلام به عنوان بصری می فرمایند:

يا أبا عبد الله! ليس العلم بالتعلم، إنما هو نورٌ يقع في قلب من يريد الله تبارك وتعالى أن يهديه؛
فإن أزدت العلم فاطلب أولاً في نفسك حقيقة العبودية واطلب العلم باستعماله واستفهم الله يفهمك.
«علم به تعلم و یادگیری نیست بلکه نوری است که خداوند در قلب هر کسی که بخواهد او
را هدایت کند، قرار می دهد؛ پس اگر می خواهی به علم برسی در وهله اول باید حقیقت عبودیت را در
نفس خود محقق کنی ...»

علم و عبودیت با هم مرتبط هستند و بدون عبودیت علم حاصل نمی شود. حقیقت علم،
عبارت از نزول یک معنا از معانی واقعیه از اسم علیم پروردگار است. خداوند متعال دارای سه اسم
علیم و قدیر و حی است و سایر صفات الهی مانند خالقیت، رحمانیت، رحیمیت و رازقیت از این سه
اسم نشأت می گیرند. این سه اسم لازمه ذات و لاینفک از ذات هستند نه اینکه چنان که بعضی معتقدند
عین ذات باشند؛ به عبارت دیگر: علم و قدرت و حیات لازمه حقیقت ذات پروردگار و همچنین

لازمه هر موجودی در خارج هستند؛ یعنی اگر وجودی بخواهد در دنیا تحقق پیدا کند، باید عالم به خود، قادر بر ادامه زیست و حیات خود و حی باشد. و این حقیقت در همه موجودات، اعم از انسان‌ها، ملائکه، حیوانات، نباتات و جمادات و غیره وجود دارند؛ گرچه خود وجود آن موجود مرتبه اعلائی علم و حیات و قدرت است ولی انفکاک این سه اسم از آن موجود، مستحیل و ممتنع است.^۱

در جلسه گذشته عرض شد که تمام آنچه در این عالم اتفاق می‌افتد نزول اسماء الهی است؛ یعنی اسماء الهی به واسطه تأثیر در صفات کلیه و صفات کلیه به واسطه تأثیر در صفات جزئی، موجب می‌شوند که تمام وقایع عالم هستی اعم از عالم مجرد یا ماده وجود خارجی پیدا کنند؛ بدین معنا که: زمانی که اسم کلی پروردگار تنازل می‌کند، یک موجود که بسیار ضعیف‌تر از آن جهت کلی است در عالم خارج تحقق پیدا می‌کند.^۲

در اینجا می‌خواهم با ذکر مثالی عظمت این مسأله را که چه قسم اسماء کلیه الهیه به قالب جزئی درمی‌آیند مجسم کنم.

فرض کنید شبی در صحرائی چشمانتان را باز می‌کنید و به افق، آسمان و کوه‌های دور دست نظر می‌اندازید و چنان فضای موسعی را مشاهده می‌کنید، فضایی که می‌توان مکان ستاره جدی، عطارد و ماه را مشخص کرد و گاهی اگر آسمان صاف و بدون گردوغبار باشد کهکشان‌ها نیز مشخص هستند. کهکشان‌هایی که فاصله بین دو ستاره در آن میلیون‌ها برابر فاصله زمین تا خورشید است و ستارگانی

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به افق وحی، ص ۴۷-۵۲ رجوع شود.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به افق وحی، ص ۶۵ رجوع شود.

که به صورت گردوغبار پراکنده مشاهده می‌شود. اما نکته اینجاست که شما آن کهکشان‌ها و ستارگان و افق غیرقابل‌تصوّر را با عدسی مردمکی می‌بینید که تنها چند میلی‌متر قطر دارد! یعنی کهکشان‌ها با آن عظمت در چند میلی‌متر گنجانده شده است و کوه‌هایی به آن وسعت و بلندی به اندازه سر سوزن درآمده است. بعد از آن پرده شبکیه^۱ آنها را گرفته است، فشرده کرده است و به عصب مُجَرَّفِ چشم (عصب ماکولا) تحویل و آن عصب نیز به قسمت بینایی مغز انتقال داده است، به طوری که اگر از خصوصیات آنها از شما سؤال کنند، یکایک آنها را شرح می‌دهید. حال آیا این کوه در چشم شما جای گرفته و یا آن کهکشان در مغز شما قرار گرفته است؟! اسماء کلیه الهیه نیز در قوس نزول مانند انعکاس این صورت کلی در چشم بیننده هستند. این مثال، ساده‌ترین مثال برای این مطلب است.^۲

اسماء الهیه و بالطبع صفات الهیه، کلی بوده و حدود مرزی ندارد؛ یعنی یک اسم کلی مانند علم در مرتبه ذات که به ذات پروردگار متصل است در مرتبه اطلاق و بی‌انتهایی است؛ به عبارت دیگر: امکان ندارد برای علم پروردگار همچون وجود خود او مرتبه و حدی قائل شویم؛ زیرا حضور و وجود پروردگار در عوالم وجود حدی ندارد. من باب مثال اینگونه نیست که با یک وسیله نقلیه این عالم را طی کنیم و

^۱ دهخدا، ماده شبکیه:

”شبکیه. تورینه. در اصطلاح تشریح، پرده نازکی است که از رشته‌های عصبی است و از پرد (قرص بصری) تا آوه امتداد دارد؛ از آن به بعد هم باز سطح داخلی موئین کرپ (جسم هدی) و سطح خلفی ایرسا (عنبیه) را نیز می‌پوشاند، منتهی در این دو محل خیلی نازک و ساده می‌شود و دیگر رشته‌های عصبی ندارد. این پرده از سمت داخل به پرده آبگینه (زجاجیه) و از طرف خارج به پارینه (مشیمیه) محدود می‌شود. شبکیه شفاف است و در چشم اشخاص زنده ارغوانی می‌باشد ولی در اثر روشنائی سفید رنگ می‌شود. پس از مرگ رنگ آن رفته‌رفته خاکستری می‌گردد، سرانجام سفید می‌شود.“

^۲ رجوع شود به افق وحی، ص ۷۴-۷۶.

به عالم برزخ و بعد به عالم ملکوت و لاهوت و جبروت برسیم و بعد از اسماء الهیه نیز سراغ خود خدا برویم و به مرحله‌ای برسیم که در آن مرز بین وجود خدا و عدم وجود اوست؛ چنین مرحله‌ای نه تنها برای ما امکان ندارد، بلکه حتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز که اول مخلوق پروردگار است و تمام عوالم وجود به واسطه نفس آن حضرت تحقق پیدا می‌کند نمی‌تواند به چنین مطلبی برسد.

همان‌طور که یک لیوان به واسطه دست انسان حرکت می‌کند و بدون آن حرکتی ندارد، نفس مبارک پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تدبیر کل عالم را به دست دارد، بلکه اصلاً وجود همه عوالم و تعینات عالم کثرت چه عالم مُلک که عالم شهادت است و چه عوالم ملکوت به واسطه نفس پیغمبر است. یعنی دست انسان فقط می‌تواند لیوان را حرکت دهد اما نمی‌تواند آن را خلق کند اما جمیع عالم به واسطه نفس پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وجود پیدا کرده است. به عبارت ساده‌تر: اگر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خلق نمی‌شدند هیچ موجود ممکن در عالم تحقق پیدا نمی‌کرد؛ یعنی اولین مخلوق پروردگار در سلسله علیت، نفس مبارک پیغمبر اکرم است.^۱

حال پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با این خصوصیت که تمام عوالم مُلک و ملکوت زاییده وجود اوست نه تنها تاکنون به علم خداوند پی‌نبرده است، بلکه تا قیام قیامت و در بی‌نهایت نیز پی نخواهد برد، چه برسد به بقیه موجودات؛ زیرا علم خداوند لایتناهی است.

بنابراین، نکته‌ای که بعضی بزرگان و عرفاء در کتب خود ذکر می‌کنند که: سالک به واسطه فناء ذاتی به علم لایتناهی می‌رسد، به این معنا نیست که علم لایتناهی در وجود این شخص متناهی می‌شود و او بر علم لایتناهی الهی احاطه پیدا می‌کند.

^۱ برای اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به الله‌شناسی، ج ۱، ص ۵۶-۶۱ رجوع شود.

به نحوی که دیگر هیچ مسأله‌ای از عوالم ربوبی بر او مخفی نخواهد بود، بلکه مراد آنها این است که: ما در مورد احاطه بر علم الهی دچار محدودیت‌های متفاوتی از نظر مکانی، زمانی و سعی هستیم و هرکسی بر حسب مقدار ظرفیت و تجرد نفسانی‌ای که پیدا کرده است، از آن علم الهی بهره‌مند می‌شود؛ ولی کسی که آن محدودیت‌ها از او برداشته شود و به مرتبه فناء ذاتی برسد و بعد از آن بقاء پیدا کند و دوباره در یک محدودیت وجودی قرار گیرد زیرا مرتبه بقاء مرتبه محدودیت است دیگر در استفاده از اسم علیم حدی ندارد.

به عبارت دیگر: در هر آنی که بر او می‌گذرد بدون اینکه هیچ حدی برای استفاده وجود داشته باشد، اسم علیم پروردگار که اسم اطلاق و لایتناهی اوست بر او جلوه می‌کند، و حدّ آن فقط حدّ ظرفیت وجودی خود شخص است. یعنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مقدار ظرفیت وجودی خود و هر کدام از ائمه علیهم السلام و اولیاء به مقدار سعه وجود خودشان از اسم علیم استفاده می‌کنند، ولی این استفاده بی‌انتهاست؛ به عنوان مثال یک لوله دو اینچی و یک لوله بیست اینچی را فرض کنید که هر کدام از آنها به دریایی لایتناهی وصلند که دائماً از این دریا آب می‌گیرند، ولی هر کدام به لحاظ سعه وجودی خودشان.

تا اینجا، بحث مربوط به اسم علیم بود.

عرض شد که خداوند متعال آنچه را بخواهد به واسطه اسماء کلیه در این عالم محقق می‌کند؛ اما در نزول اسماء الهیه دو جنبه وجود دارد:

جنبه اول: فعلی است که در عالم انجام گرفته و مستند به ذات پروردگار است؛

جنبه دوم: انتساب این فعل به آن کسی که فعل را انجام داده است.

در جنبه دوم است که مسأله تفاوت پیدا می‌کند؛ چراکه از نقطه نظر خود فعل در عالم، هیچ شکی نیست که فعل مستند به پروردگار است؛ یعنی اگر مشیت او به فعلی تعلق نگیرد، اسم قدیر تنازل پیدا نمی‌کند و فعل را به وجود نمی‌آورد. پس

بدون اسم قدیر پروردگار نیز فعلی در خارج تحقق پیدا نمی‌کند؛ زیرا مثل این است که شخصی که دست ندارد اراده کند که لیوانی را از زمین بردارد.

بنابراین بدون اسم قدیر امکان تحقق چیزی در خارج نیست و بدون اسم علیم امکان تحقق آن با شرایط و لوازم نیست؛ یعنی اسم قدیر خلق می‌کند و به وجود می‌آورد و اسم علیم آن را محدود می‌کند و در موقعیت‌های مناسب قرار می‌دهد. (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ)^۱ و (لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى)^۲؛ اسماء حُسنی از آن اوست.

در آیه ۲۳ سوره حشر داریم:

(الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ)^۳ تمامی این اسامی و صفات

الهی که در حکم مرزبندی مخلوقات و موجودات هستند همراه با اسم قدیر عمل می‌کنند؛ چنان‌که اگر شما بنخواهید میزی بسازید، از یک طرف دست شما میخ و چکش و ارّه را برمی‌دارد و از طرف دیگر فکر شما میخ را در جای خودش می‌کوبد، از یک طرف اراده شما شیئی را برمی‌دارد و از طرف دیگر آن را در جای خود قرار می‌دهد، که استفاده از اسم علیم است. یعنی صفت قدرتی که در وجود شماست به واسطه علم شما جهت پیدا می‌کند و تمام اینها به واسطه اراده شما در خارج انجام می‌شود. بنابراین اسماء کلیه پروردگار با خصوصیات متفاوت در عالم تضارب و تصادم، عمل می‌کنند تا چیزی در این عالم به این کیفیت بروز پیدا کند.

چنین نیست که بدون قاعده و قانون مرد و زنی عقد کنند و فرزندی بیاورند؛ لذا روایات زیادی هست که در موقع ازدواج یا حمل باید اموری را رعایت کرد.^۴

مثلاً زن حامله نباید به هر مجلسی برود، نباید موسیقی گوش کند و نباید با افرادی که دارای نفس غیر صالح هستند برخورد کند؛ زیرا این برخوردها در نفس مادر تأثیر گذاشته و نفس مادر نیز در چنین اثر می‌گذارد. رفتن به جایی که موجب تشویش و اضطراب انسان شود علاوه بر اینکه کدورت می‌آورد، اندوخته انسان را نیز می‌گیرد. این مطالب بیهوده نیست بلکه واقعیتی عجیب است و ائمه

^۱ سوره حشر (۵۹)، آیه ۲۲؛ سوره حشر (۵۹)، آیه ۲۳.

^۲ سوره طه (۲۰)، آیه ۸؛ سوره حشر (۵۹)، آیه ۲۴.

^۳ سوره حشر (۵۹)، آیه ۲۳.

^۴ الکافی، ج ۵، ص ۴۹۸-۵۰۳ و ج ۶، ص ۲۲-۲۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۲۳-۱۴۸ و ج ۲۱، ص ۴۰۲-۴۰۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۰۳-۴۰۴ و ۵۵۱-۵۵۴.

علیهم السّلام بی دلیل این مطالب را به ما نفرموده‌اند.

مسأله مراقبه، مسأله‌ای که باعث می‌شود که در هنگام تجلی اسماء کلّیه الهیه در صفات، آن صفات به نحو دیگری عمل کند؛ مثلاً صفت قهاریت پروردگار به واسطه عملی که انسان انجام داده است می‌خواهد جریان را برای او به وجود بیاورد، ولی با مراقبه او جنبه قهاریت به جنبه رحیمیت تبدیل می‌شود و به صورت دیگری در عالم بروز پیدا می‌کند.

بنابراین هیچ وقت نباید گفت: تمام کارها در عالم بالا انجام می‌شود و ما هیچ‌کاره‌ایم؛ زیرا ما هم یکی از آن سلسله عللی هستیم که در این عالم عمل می‌کنند و در واقع وجود جزئی و ظهور آن حقیقت می‌باشیم؛ چراکه نیت، اختیار، اراده و مشیت که خداوند متعال در وجود ما قرار داده است، عبارت از همان نزول اراده، مشیت، رحیمیت، رحمانیت و عقل و تدبیر کلی است. اشتباه ما این است که خود را مانند یک عروسک یا ماشین کوچکی می‌دانیم که دستی آن را کوک می‌کند و به حرکت درمی‌آورد؛ این عقیده عین شرک و محدود کردن وجود اطلاق پروردگار نسبت به مظاهر جزئیه خارجی است. بنابراین هرچه در عالم اتفاق می‌افتد عبارت از نزول اسماء و صفات الهیه است و بد یا خلاف نمی‌باشد.

امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: «علم عبارت است از نوری که خداوند در قلب هر کسی که بخواهد می‌تاباند.»؛ یعنی اگر انسان در وجود خود احساس نور نکند علم ندارد. و نور آن حالت تجردی است که نفس به واسطه عمل صالح به دست

می آورد و برای تلقی معانی کلیه آمادگی پیدا می کند؛ و این مقصود از علم است. و شکی نیست که توجه انسان به عالم طبع و ماده موجب می شود که آنچه برای انسان حاصل می شود جنبه مادی و شائبه نفسانی به خود بگیرد.

سابقاً بیان شد مسائلی از قبیل زادوولد، کسب و کار، رشد و ترقی، حوادث و به طور کلی تمام آنچه در این عالم است، به واسطه صفات کلیه الهیه تحقق پیدا می کند. حال باید ببینیم آنچه در این عالم برای ما در طول شبانه روز تحقق پیدا می کند، آیا موجب نور و یا موجب ظلمت ماست؟ این مسأله خیلی مهمی است.

مرحوم آقا روایتی را مکرراً نقل می کردند، ایشان می فرمودند:

یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام با یکی از اصحابشان جلوی مسجد کوفه آمدند و فرمودند: «من در مسجد دو رکعت نماز می خوانم و بعد به منزل می رویم.» لجام مرکب خود را به شخصی سپردند و گفتند: «آقا! این مرکب را نگه دار تا من برگردم.»

وقتی برمی گردند، می بینند آن شخص زین را سرقت کرده است! حضرت به صحابی همراهشان چند درهم می دهند و می گویند: «از بازار، یک زین بخر.» آن صحابی به بازار می رود و می بیند همان سارق می خواهد زین را بفروشد. زین را از او می خرد و می آورد. حضرت که می بینند همان زین است، می فرمایند: «من می خواستم وقتی از مسجد برمی گردم همین مبلغ را به او بدهم؛ از راه حلال راضی نشد، خدا از راه حرام به او داد.»^۱

از این روایت به دست می آید که در این زمان، صفت رازقیت کار خود را انجام می دهد و از عالم مشیت نزول می کند؛ زیرا خداوند عهد کرده است رزق بندگانش را برساند؛ اما نیت شخص یکی از عواملی است که در عالم بالا کار را عوض کند. و زمانی که نیت سوء این شخص که سرقت است بالا می رود در عالم قضا و قدر

^۱ فقه القرآن، ج ۲، ص ۳۹.

کلی الهی به قضا و قدری که قرار است از راه حلال رزق را حاصل کند برخوردار می‌کند، این رزق از راه حرام برای او حاصل می‌شود.

در این روایت به خوبی روشن است که نیت سارق باعث این اتفاق شده است؛ یعنی در عالم قضا و قدر نوشته شده که باید امروز چهار درهم به این شخص برسد، و آن ملکی که مأمور شده است می‌بیند که فعلاً سببی در کار نیست پس فکر او را عوض می‌کند که از فلان مسیر که از مسجد کوفه رد می‌شود، برود و از آن طرف در نیت امیرالمؤمنین قرار می‌دهد که زین را به دست او بسپارد و بعد چهار درهم به او بدهد؛ اما زمانی که ملک می‌خواهد روزی حلال به او برساند، ناگاه قضا و قدر عوض می‌شود. خود آن بدبخت مسکین با نیت سوئی که دارد انگار کاغذ امضاء شده قبلی را برداشته و به جای آن یک کاغذ امضاء شده دیگر می‌گذارد که در آن اعلام کرده است که: بنده رزق حلال نمی‌خواهم. آن ملک هم می‌گوید: اگر روزی حلال نمی‌خواهی آن را برمی‌گردانیم و به صورت حرام نصیب تو می‌کنیم؛ بعد آن شخص را در بازار ننگه می‌دارد تا زمانی که فرستاده امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیاید و زین را از او بخرد. این مطلبی بسیار دقیق است که اگر یک سر سوزن عوض شود در خدا بودن خدا تغییر و تبدل پیدا می‌شود.

مثال دیگری می‌زنم: شخصی می‌خواهد مبلغی را به دوست خود بدهد، یک مرتبه نیتش عوض می‌شود و با خود می‌گوید: چون به او مبلغی بدهکارم، این پول را به حساب آن می‌گذارم ولی به او نمی‌گویم که به تو بدهکار بودم. همین نیت خلاف باعث می‌شود که احساس کدورت در نفوس ایجاد شود و فضا و مخاطبین و همه چیز تغییر پیدا کند.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

(أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُمْ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ

جُفَاءً^۱

«خداوند آب را از آسمان فرو فرستاد پس جاری شد و هر وادی و محلی به اندازه گنجایش خویش از آن برگرفت، و در اثر جریان سیل بر روی آن کفی بالا آمد و روی آب را پوشانید و از آنچه را که مردم در آتش بر آن می‌دمند و آتش را بر آن مشتعل می‌کنند تا زینتی یا متاعی برای خود بسازند نیز یک‌چنین کفی بر روی آن پدیدار می‌شود؛ این‌طور خداوند حق را و باطل را به هم می‌زند و درهم می‌آمیزد، پس آن کف به بیهودگی از بین می‌رود و نیست‌ونابود می‌شود، ولی آنچه برای مردم مفید است و به آنها منفعت می‌رساند، در روی زمین باقی می‌ماند؛ و این‌طور خداوند مثال‌هایی می‌زند.»^۲

آیه شریفه این حقیقت را به این کیفیت بیان می‌کند که اسماء و صفات کلیه الهیه در این عالم تنازل و وجود پیدا می‌کند؛ یعنی فرض کنید مبلغی که از عالم قضا و قدر تقدیر شده است به دست شخصی می‌رسد. هنگام خرج کردن، اگر پول را به فقیر بدهد تا به او کمک کند، آن پول با حقیقت نوریه و نورانیه خود در این عالم تحقق پیدا کرده است؛ زیرا نیت خالص است و اصل پول نیز خلاف نیست زیرا (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً). اما اگر پول را به فقیر بدهد که مردم بدانند که اهل انفاق است، عمل او خراب می‌شود. هرچند در هر دو صورت پولی که به فقیر داده است را او خرج می‌کند و به نیت شخص نگاه نمی‌کند زیرا به قول معروف: کسی که در چاه افتاده نگاه نمی‌کند دستی که دراز می‌شود، سیاه است یا سفید ولی این نیت که: نگاه کنید! من انفاق می‌کنم، انتساب به خود است و آب را به خاشاک و کف روی آب (زبد) تبدیل می‌کند (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً) و برای آن شخص هیچ باقی

^۱ سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۷.

^۲ ترجمه از معاد شناسی ج ۹، ص ۳۰.

نمی‌ماند و در روز قیامت نیز مشمول آیه (وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ)^۱ می‌شود. اما اگر نیت صحیح باشد آب به حال خود باقی است و آن شخص مصداق (فَأَمَّا مَنْ تَفَلَّتْ مَوَازِينُهُ* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ)^۲ می‌شود و کفه ترازوی او سنگین است و مانند زبد نیست که از بین برود.

خداوند در روز قیامت می‌فرماید: ما پول را فرستادیم (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) و در اختیار تو قرار دادیم و قدرت بر نیت خیر و سوء را نیز به تو دادیم ولی خودت عملت را تباه کردی. اگر آن شخص اعتراض کند که: من با قدرت بازوی خود زحمت کشیدم و خانه و مسجد و بیمارستان ساختم، جواب می‌دهند: اگر به تو پول نمی‌دادیم یا برای تو مشتری نمی‌فرستادیم، این هزینه‌ها را چگونه تأمین می‌کردی؟ حتی اگر گنج پیدا کرده باشی ما آن را به تو داده‌ایم و همچنین قدرت بدنی‌ای که با آن این اعمال را انجام دادی از جانب ما بوده است. لذا در قیامت جای هیچ اعتراضی نیست و تمام درها بسته است.

حال که قضیه چنین است، انسان یا به دیگران پول ندهد یا با نیت خوب بدهد؛ با این نیت انفاق کند که این اموال از آن خداوند است و او از خودش چیزی ندارد. البته به‌خاطر انفاق نکردن نیز انسان را بازخواست می‌کنند؛ زیرا خدا برای رفیق، فقیر و دیگران در ثروت او سهمی قرار داده است. در سفری که در خدمت مرحوم آقا به مکه مشرف شده بودیم به بنده فرمودند: «همه پول‌های سعودی‌ام را خرد کن» بنده همه را به پنج ریالی و ده ریالی تبدیل کردم و به ایشان دادم. در زمان تشرّف و بازگشت از حرم بچه‌های کوچک کنار ایشان می‌آمدند، مرحوم آقا می‌فرمودند: «صلّ علیّ محمد و آلِ محمد» یا «صلّ علیّ حُبّ النّبیّ

^۱ سوره قارعه (۱۰۱)، آیه ۸.

^۲ سوره قارعه (۱۰۱)، آیه ۶ و ۷.

و آله» و بچه‌ها نیز تکرار می‌کردند. و بعد مرحوم آقا آن پنج ریالی و ده ریالی‌ها را به آنها می‌دادند و می‌فرمودند: «آقا! اینها به ولایت اقرار کردند، به آنها پول بدهید.» در چند روزی که در مکه بودیم این پول‌ها تمام شد.

اما بعضی این مسأله را ادراک نمی‌کردند و تعجب می‌کردند که چطور می‌شود کسی در مکه تمام پول‌هایش را به پنج ریالی و ده ریالی تبدیل کند و به بچه‌ها بدهد. در صورتی که در این سفر مرحوم آقا نفع برد و آن اشخاصی که با پول خود پارچه یا ساعت و یا وسیله دیگری که بعد از مدتی کهنه یا خراب می‌شود و آن را دور می‌اندازند خریدند، ضرر کردند. آیا شخصی که جنسی را می‌خرد و بعد از مدتی آن جنس از بین می‌رود سود کرده است یا کسی که پول خود را به کودکان می‌دهد و محبت علی و ائمه علیهم‌السلام را در دل آنها بیشتر می‌کند؟! آیا کسی که سوغاتی می‌خرد نفع برده است یا شخصی که بذر محبت علی و فرزندان علی علیهم‌السلام را در دل کودکان می‌کارد؟! اثر کدام یک باقی می‌ماند؟! و چه کسی نفع می‌برد؟!

البته خرید سوغاتی برای خانواده و دیگران بسیار مؤکد و مستحب است. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله:

«إِذَا سَافَرَ أَحَدُكُمْ فَفَدِّمَ مِنْ سَفَرِهِ فُلْيَاتِ أَهْلِهِ بِمَا تَيْسَّرَ وَ لَوْ بِحَجَرٍ
؛ ترجمه»^۱

پس اگر شخصی مسافرت می‌رود نباید تمام پول خود را انفاق کند و باید خانواده خود را لحاظ کند. خداوند متعال به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

(وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ)^۲

یعنی در انفاق نه خست داشته باش و نه تمام اموالت را انفاق کن که در روزی خود درمانده شوی زیرا تو واسطه فیض برای روزی خانواده خود هستی.

^۱ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۷۷.

^۲ سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۹.

ولی سخن در این است که خرید سوغاتی تمام مسأله نیست.

بنابراین خداوند اختیار در نیت را به ما داده است، حال اگر نیت ما صالح باشد نور می شود و اگر نیت ما سوء باشد تبدیل به ظلمت می شود ولی در هر صورت اصل قضیه به حال خود باقی است. امام حسین علیه السلام اول مظلوم بود و قضیه کربلا و سیدالشهداء قضیه بسیار عجیبی است! رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت سیدالشهداء علیه السلام می فرماید: «

يا حسين! إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَانِ لَدَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ؛^۱

خداوند در بهشت مرتبه ای برای تو در نظر گرفته است که جز با شهادت به آن نمی رسی. « آن قسم شهادتی که در مقابل چشمانت با فرزندان آنچنان رفتار کنند و تو باید بینی و تحمل کنی. سیدالشهداء علیه السلام با خود می گوید: بالأخره انسان به نحوی از این دنیا می رود: یا سگته می کند یا کشته می شود و یا به أنحاء دیگر، ولی بعد از این دنیا چه خواهد شد؟! لذا حضرت با این نیت طرف شهادت را انتخاب می کند. شهادت سیدالشهداء علیه السلام با اسم قهاریت و صفت جلالیه الهیه تحقق پیدا می کند؛ همان طور که برای تمام افراد این اتفاق می افتد، (لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ).^۲ لذا خود حضرت می فرماید:

«خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَحَطَّ الْقِلَادَةَ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ»^۳

«همان طوری که هیچ دختر جوانی هنگام عروسی، گردن بند و جواهر را از خود

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸؛ تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۱۵۶.

^۲ سوره غافر (۴۰) آیه ۱۶.

^۳ نزهة الناظر، ص ۸۶؛ مثير الأحزان، ص ۴۱؛ مقتل الحسين (للخوارزمي)، ج ۲، ص ۸ (با مقداری اختلاف).

جدا نمی‌کند و مراقب است که خود را با آنها زینت دهد، همین‌طور مرگ با بنی‌آدم ملازم است و هیچ مفرّی از آن نیست.»

اسم جلالیه حق از بالا به پایین می‌آید تا سیدالشهداء علیه‌السلام را از این دنیا ببرد، همان‌طور که بالاتر از سیدالشهداء یعنی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را برد. حضرت عزرائیل برای این کار راه‌های مختلفی دارد، اگر هزار راه با دارو و درمان و عمل جراحی و اشعه بر او بسته شود، از راه دیگری وارد می‌شود و هیچ‌گاه نمی‌توان به او رسید.

زمانی که اسم جلالیه الهی می‌خواهد حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را ببرد به‌عنوان مخیر و متساوی‌الطرفین پایین می‌آید و زمانی که در مرحله مشیت مطلقه می‌خواهد به منصف ظهور برسد، شخصی می‌شود که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام عوض مرگ عادی، شهادت با چنین کیفیتی را انتخاب کرده است.

در روز عاشورا تمام قوای ملکوتی الهی برای یاری به سراغ حضرت آمدند؛ ملائکه موکله باد، آب، آتش، طوفان و زلزله گفتند: خداوند ما را در اختیار تو قرار داده است، هر چه می‌خواهی امر کن. حضرت می‌فرماید زبان حال حضرت است: من خودم این‌طور انتخاب کردم^۱ حال که موقع بزنگاه است به سراغ من آمده‌اید و اینچنین می‌گویید؟! انگار حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به جبرئیل و عزرائیل و اسرافیل می‌فرماید: من در مرحله‌ای هستم که اگر بخواهید به ما نگاه کنید، می‌سوزید. روز عاشورا زمان ریح و موقع برداشت محصول من است. لذا زمانی که جنّ و حیوانات و وحوش آمدند و گفتند: آقا! ما دشمنان را به اندک زمانی تارومار می‌کنیم، حضرت فرمود: ما راه زیادی طی کردیم تا به اینجا برسیم؛ شما می‌خواهید این موقعیت را از ما بگیرید؟! به این علت مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند: «عاشورا»

برای سیدالشهداء صعود بود.»^۲ ما برای چه کسی گریه می‌کنیم؟! گریه ما خوب و گریه شوق است زیرا دل‌مان می‌خواست زیر خیمه حضرت باشیم، این درست است ولی روز عاشورا موقع برداشت محصول و ریح آن حضرت بود. منظور کلام بزرگان نسبت به عاشورا این مطلب است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ الهدایة الکبری، ص ۲۰۶-۲۰۷؛ اللهوف، ص ۴۱-۴۲.

^۲ روح مجرد، ص ۷۸.